

## پیشگفتار

این کتاب یک سلسله آگاهی‌های اولیه درباره یک مسئله حیاتی که شاید بتوان آن را مهم‌ترین نقطه عطف در تاریخ رشد بشر دانست، ارائه می‌کند و دربردارنده پیام‌های بسیار مهمی برای مخاطبان فارسی زبان است. این نوشتار بر این امید بنا شده است که بتواند در یک شرایط خطیر تاریخی، اندک کمکی به افزایش زمان آگاهی دانش‌پژوهان ارجمند این سرزمین نموده باشد. بررسی تاریخ ایران نشان می‌دهد که در دوران‌های پیشین همواره ایرانیان به دلیل ضعف‌های اساسی در عنصر زمان آگاهی، هزینه‌های بسیار سنگین پرداخته‌اند؛ همچنین نقطه‌های درخشان تاریخ این سرزمین نیز بیش از هر چیز تابعی از زمان آگاهی مردمان این مرز و بوم بوده است.

در میان مجموعه تحولاتی که نوع بشر شاهد آن بوده است و مردم این سرزمین را نیز تحت تأثیر قرار داده، شاید کمتر عنصری به اندازه موج اول انقلاب صنعتی، سرنوشت‌ساز و اثرگذار بوده است. این مسئله هم ابعاد فردی را در بر می‌گیرد و هم ابعاد جمعی را؛ از جنبه فردی افراد و جامعه‌هایی که قدرت انعطاف ذهنی برای رویارویی به موقع، خردورزانه و ثمربخش با این پدیده یا تغییر را نداشته‌اند، دچار احساس حیرت، حسرت و فروافتادگی در وادی حقارت از خود شده‌اند؛ اما وجوه جمعی مسئله بسیار فراتر از اینهاست.

بنابه روایت دیوید لندز (۱۳۸۴) در کتاب *ارجمند ثروت و فقر ملل*، از نقطه عطف موج اول انقلاب صنعتی است که شکاف معنادار در بنیه تولیدی کشورهای مختلف ظاهر می‌شود. تا سال‌های آستانه این تحول، هر قدر به زمان‌های پیشین بازمی‌گردیم، شکاف بنیه تولیدی در میان ضعیف‌ترین و قوی‌ترین جوامع با مقیاس تولید سرانه حداکثر به اندازه سه برابر بوده است؛ در حالی که از این نقطه عطف به بعد، فاصله‌ها به تدریج و به صورت فزاینده افزایش پیدا کرده و در شرایط کنونی چشم‌اندازهای نجومی آن قابل مشاهده است. تا آنجا که به تجربه ایران مربوط می‌شود، بنا به روایت جان فوران (۱۳۷۷) در کتاب *ارزشمند مقاومت شکننده*، تا قبل از موج اول انقلاب صنعتی شکاف تولید سرانه میان ایران با کشورهایمانند فرانسه و انگلستان، بسیار ناچیز بوده است؛ اما از نقطه عطف موج اول انقلاب صنعتی تا امروز با هر ملاحظه‌ای که تولید سرانه اندازه‌گیری شود یعنی حتی اگر استحصال نفت خام و فروختن آن به همان صورت

را به گونه‌ای که هم اکنون در نظام حساب‌های ملی ایران مرسوم است، تولید محسوب کنیم، باز هم شکاف بین تولید سرانه ما و آنها قابل تحمل نخواهد بود. البته واقعیت تلخ و غم انگیز این است که فروش ثروت‌های پایان پذیر طبیعی و هزینه کردن در آمد آن، به خوردن از جیب، شباهت بیشتری دارد تا آنچه که در علم اقتصاد تولید نامیده می‌شود.

در این میان، مسئله اساسی آن است که صنعتی شدن به مفهومی که در کتاب فردریک لیست (۱۳۷۰) با عنوان *نظام ملی اقتصاد سیاسی*، صورت بندی مفهومی و نظری شده است به هیچ وجه یک فعالیت انتزاعی و در زیر یک سقفی به نام کارگاه یا کارخانه نیست، بلکه صنعتی شدن به معنای دقیق کلمه با همه ابعاد زندگی فردی و جمعی انسان‌ها گره خورده است و بازنمایی از یک نظام حیات جمعی به شمار می‌رود که فعالیت مورد اشاره از همه ابعاد با این نظام حیات جمعی در حال داد و ستد است.

برای مثال هنگامی که از تولید صنعتی مدرن سخن به میان می‌آید در درجه اول، انعکاسی از یک عنصر فرهنگی سرنوشت ساز یعنی ترجیح خلاقیت و تولید نسبت به سایر شیوه‌های کسب درآمد است. این سازه ذهنی و این ترجیح خلاق بودن و مولد بودن در برابر مصرف کننده بودن و کار نکردن و انتظار بهره‌مندی داشتن، اگر از سوی ساختار نهادی پشتیبانی نشود و نظام‌های قاعده گذاری غیررسمی و رسمی و نظام‌های پاداش دهی اجتماعی و اقتصادی از آن پشتیبانی نکنند، به گواه شواهد بی شمار، قابل تداوم نخواهد بود. به عبارت دیگر، برای آنکه فرهنگ مولد بودن و عزت نفس داشتن و خلاق بودن و احساس مفید بودن بخواهد ریشه دار شود، سطوحی از پشتیبانی‌های سیاسی از ناحیه تعریف، تضمین و اجرای حقوق مالکیت مورد نیاز خواهد بود و هرگونه سهل انگاری از ناحیه ساختار سیاسی در زمینه امنیت بخشی به حقوق مالکیت آن را به مخاطره خواهد انداخت.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که چگونه فعالیت تولید صنعتی مدرن، با کیفیت حکومت و طرز عمل ساختار سیاسی درهم تنیدگی تمام عیار پیدا می‌کند و نمی‌توان شرایطی را تصور کرد که در آن حکومت از وظایف بایسته خود در زمینه امنیت حقوق مالکیت شانه خالی کرده باشد و تولید صنعتی مدرن بتواند استمرار و شکوفایی از خود نشان دهد. از طرف دیگر، فعالیت‌های تولیدی در این چارچوب جدید، نیازمند یادگیری مشارکت و همکاری جمعی است.

بنابراین اگر در جامعه‌ای، سازه‌های ذهنی و نظام‌های قاعده گذاری و پاداش دهی و اجرایی نسبت به سازمان یابی و همکاری، حساسیت منفی داشته باشند، بقا و بالندگی تولید صنعتی مدرن دچار اختلال خواهد شد. با کمال تأسف به دلایل و علل ویژه که بیش از هر چیز

در چارچوب مناسبات رانتهی، قابل تفسیر و درک است در کشور ما حتی قرائتی که از کتاب *ثروت ملل* آدام اسمیت نمایش گذاشته می‌شود، قرائتی است که در آن به گونه‌ای افراطی، یک سو به و انتزاعی بر نقش رقابت در بهبود کیفیت زندگی و جایگاه نسبی کشورها در سطح جهان تمرکز و تأکید می‌شود؛ در حالی که اگر مستقیم به اثر ارزشمند اسمیت - کتاب *ثروت ملل* - مراجعه شود به وضوح می‌توان ملاحظه کرد که از دیدگاه آدام اسمیت عنصر محوری توضیح‌دهنده جهش هر کشوری، برخورداری از بنیه همکاری و استفاده از دستاوردهای آن چیزی است که آدام اسمیت با عنوان معجزه «تقسیم کار» از آن یاد می‌کند (اسمیت، ۱۳۵۷: ۸).

آدام اسمیت در این زمینه تا آنجا پیش می‌رود که با مقایسه دو کارگاه سنجاق‌سازی در عصر خود، درکی کمی شده و قابل فهم برای همگان از معجزه تقسیم کار را به نمایش گذاشته است. اسمیت نشان می‌دهد که در دو کارخانه الف و ب که در یکی از آنها تولید صنعتی مدرن بدون برپایی مناسبات مشوق همکاری و برخورداری از معجزه تقسیم کار عقلایی و تخصصی شدن امور و در دیگری، تولید بر محور تقسیم کار عقلایی سامان یافته، شکاف تولید سرانه میان آن دو واحد تولید به اندازه فاصله تولید ۲۰ عدد سنجاق به وسیله هر نفر در کارخانه اولی و ۴۸۰۰ واحد سنجاق در کارخانه دومی خواهد بود (اسمیت، ۱۳۵۷: ۸). به عبارت دیگر در یک سرزمین معین و تحت یک ساختار نهادی واحد، معجزه تقسیم کار، شکاف بازدهی را خصلت تصاعد هندسی می‌بخشد؛ حتی اگر سطح فناوری نیز برای هر دو واحد کارگاهی مورد اشاره یکسان باشد.

به محض آنکه به معجزه تقسیم کار و تخصصی شدن امور پی بردیم آن وقت لوازم آن مانند امنیت، اعتماد، حس همکاری و... که عموماً جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی دارند بهتر درک خواهند شد و مقصود ما از یادآوری بسیار کوتاه آراء فردریک لیست، آدام اسمیت و همه متفکران برجسته تاریخ توسعه، بهتر حاصل خواهد شد که مسئله تولید صنعتی مدرن با همه اجزا و ارکان نظام حیات جمعی و همه ساحت‌های زندگی اجتماعی بشر درهم تنیدگی تمام عیار دارد.

از طرف دیگر، تولید صنعتی مدرن در شرایط یکسان قادر به رقابت با فعالیت‌های غیرمولد<sup>۱</sup> نیست. در سطح نظری در جای خود اندیشه‌ورزان بزرگی مانند رونالد کوز (۱۹۳۷) و الیور ویلیامسون (۱۹۷۹) نشان داده‌اند که فعالیت‌های صنعتی مدرن علاوه بر هزینه‌های تبدیل،

۱. نورث فعالیت‌های اقتصادی را به دو دسته فعالیت‌های مولد و فعالیت‌های غیرمولد (مبتنی بر توزیع مجدد درآمد) تقسیم کرده است (نورث، ۱۳۷۷: ۱۲۶-۱۳۱).

حداقل با سه گروه عمده از سایر انواع هزینه‌ها روبه‌رو است که فعالیت‌های غیرمولد، یا اساساً چنین هزینه‌هایی ندارند یا در حدی که تولیدکنندگان با این هزینه‌ها روبه‌رو می‌شوند غیرمولد نخواهند داشت.

سه مفهوم ژرف و گسترده هزینه‌های سوخت‌شده، هزینه‌های با منشأ محدود شدن دارایی‌ها و هزینه‌های مبادله، منشأهای نظری و عملی ناتوانی فعالیت‌های مولد در برابر فعالیت‌های غیرمولد را شرح و بسط می‌دهند و البته هر یک از این انواع سه‌گانه هزینه‌ها در درون خود به شعبه‌های بسیار متنوعی تقسیم می‌شود (Williamson, 1991) که شرح و بسط هر یک از آنها و تمهید سازوکاری برای حداقل ساختن آنها، در زمره مهم‌ترین لوازم معرفتی و نهادی تولیدمحوری در نظام حیات جمعی مدرن به حساب می‌آید. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که نمی‌توان تصور کرد که در دنیای واقعی، تولید صنعتی مدرن ریشه دواند و شکوفا شود مگر آنکه در عرصه سیاسی و عرصه اجتماعی اراده‌ای جدی برای بالا بردن هزینه مفت‌خواری و مبارزه برنامه‌ریزی شده و پیشگیرانه با فساد در دستور کار قرار داشته باشد؛ ضمن آنکه از جنبه ایجابی نیز رشد و شکوفایی تولید صنعتی مدرن مشروط به حمایت از این‌گونه فعالیت‌ها در یک نظام برنامه‌ریزی شده توسعه‌گراست.

اگر روزی به معنای دقیق کلمه، تمایل و اراده‌ای برای توسعه در کشورمان هویت جمعی یابد، در آن صورت می‌توان نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ملی را به مطالعه کتاب *اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی* فردریک لیست (۱۳۷۸) ارجاع داد که شرحی بدیع و خارق‌العاده از انبوه دقت‌نظرها و تمهیدات نهادی برای عملیاتی ساختن برنامه توسعه‌گرای حمایت از تولید صنعتی مدرن را صورت‌بندی کرده است و با مشاهده آن راهنمایی‌ها با وضوح بیشتری می‌توان دریافت که فروکاستن کل ماجرای حمایت از تولید صنعتی مدرن در حد حمایت تعرفه‌ای تا چه اندازه با مضمون توسعه‌گرای «حمایت» و لوازم و تمهیدات آن فاصله دارد.

در شرایط کنونی برای اغلب کشورهای در حال توسعه، غالباً ابزار تعرفه در خدمت حمایت از صنایع نوپا نیست، بلکه بیشتر به مثابه ابزاری برای کسب درآمد برای دولت‌ها و تأمین مالی کسری‌های فزاینده آنهاست که اغلب در راستای تأمین مالی هزینه‌های ارائه خدمات بی کیفیت و عمدتاً بی‌مورد دولت‌های توسعه‌نیافته است. در این میان، با شیوه مورد اشاره وضع تعرفه و هزینه کردن آن، نمی‌توان برای آن، کارکردی فراتر از بدنام کردن حمایت از صنایع نوپا تصور کرد.

هنگامی که به ابعاد پیوند میان تولید صنعتی مدرن در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی

انسان‌ها آگاه می‌شویم، بهتر می‌توانیم ماجرای انقلاب دانایی را درک کنیم. این دقت‌ها در عصر دانایی ابعاد بسیار پیچیده‌تر و چند بعدی‌تر پیدا می‌کند و اگر آگاهی بایسته در این زمینه وجود نداشته باشد، امکان برخورد زمان آگاهانه با آن به حداقل می‌رسد و به اعتبار هزینه فرصت به شدت بالاتر فقدان زمان آگاهی در عصر دانایی، باید به شکل جدی‌تری ابعاد اهمیت این نقطه عطف جدید را شناسایی کرد.

گام نخست در این مسیر، برخورد عمیق و ژرف کاوانه با مفهوم انقلاب دانایی است. در اینجا باید با زبان‌شناسان بزرگ همدلی نمود که این باور را بسط داده‌اند که هر کشوری می‌خواهد روی عزت و آرامش و امنیت و ارتقای کیفیت زندگی را ببیند، باید شناخت عمیق مفهوم‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز را جدی بگیرد و امروز شاید هیچ مفهومی به اندازه انقلاب دانایی سرنوشت‌ساز و اثرگذار نباشد و فقط جوامعی می‌توانند دستاوردهای آن را درونی سازند که برخوردی با ژرفای مناسب شناخت این پدیده را در دستور کار قرار داده باشند.

برای مثال، بسیار مشاهده شده است که برخی، انقلاب دانایی را در برابر نادانی قرار می‌دهند، در حالی که هرگز این گونه نبوده است که تا قبل از انقلاب دانایی، دستاوردهای توسعه‌ای حاصل در کشورهای مختلف از طریق نادانی حاصل شده باشد، بلکه همواره دانایی یکی از موتورهای اصلی خلق ارزش افزوده و ارتقای کیفیت زندگی انسان‌ها و جوامع بوده است. مسئله این است که در نقطه عطف موج سوم انقلاب صنعتی ابعاد این ماجرا به کلی دگرگون شد و یک تحول بزرگ در نوآوری‌های علمی و فنی پدیدار شد که نام‌گذاری آن تحت عنوان انقلاب دانایی، ناظر بر آن است که بر اثر انقلاب‌های اطلاعاتی و الکترونیکی و تکامل آنها، دستاوردهای جدید علمی و فنی بیش از آنکه کمک‌کار یا جایگزین دست و بازوی انسان‌ها باشند، کمک‌کار و جایگزین مغز انسان‌ها شده‌اند که لوازم و پیامدهای مهمی را به همراه دارد در این کتاب تلاش شده است به بیان نکات مهمی درباره آن پرداخته شود.

یکی از پیامدهای مورد بحث، این است که انقلاب دانایی و به دنبال آن، اقتصاد دانش‌بنیان، نیروی محرکه‌ای برای وقوع یک تحول استثنائی در منزلت انسان در همه عرصه‌های حیات جمعی و به ویژه در جریان تولید صنعتی مدرن شده است. به این معنا که مشارکت انسان‌ها در فرایند تولید در عصر دانایی، بیش از آنکه با اتکا به دست و بازو و توانایی‌های فیزیکی انسان‌ها باشد، تحت تأثیر توانایی‌های ذهنی و اندیشه‌ای او قرار می‌گیرد و اگر فقط از این جنبه قرار باشد که پیامدهای انسانی - اجتماعی آن، در جهت مواجهه خردورزانه با منزلت انسان در عرصه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به درستی شرح داده شود،

آن وقت می‌توان درک نمود که برخورد زمان آگاهانه با دستاوردهای انقلاب دانایی از این زاویه مستلزم چه تغییراتی در شیوه‌های اداره جامعه و تعاملات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خواهد بود. در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم که در عصر دانایی که انسان‌ها به معنای دقیق کلمه به انسانی‌ترین جایگاه خود در فرایند تولید در طول تاریخ بشر دست خواهند یافت، اگر حکومتی بایسته‌های کرامت و منزلت و جلب مشارکت و توجه به خواسته‌های انسان‌ها را درک نکند یا حتی در حدنصاب درک نکند، این سهل‌انگاری می‌تواند ارکان امنیت ملی آن کشور را متزلزل سازد.

همانند مورد پیشین، یک پیامد مهم دیگر انقلاب دانایی در خود فعالیت‌های تولیدی، قابل ردگیری است. در موج اول انقلاب صنعتی، تولید کارگاهی به مثابه یک نظام حیات جمعی و در موج دوم آن، تولید انبوه مبنای نظام حیات جمعی بود. در موج سوم انقلاب صنعتی، نظام تولید منقطع که در برخی از ترجمه‌ها برای آن از اصطلاح تولید ناب نیز استفاده شده است، به مثابه نظام حیات جمعی جایگزین نظام‌های پیشین شد. اهمیت و منزلت درک بایسته‌های تولید منقطع اگر بیش از تحول مورد اشاره در منزلت انسان‌ها نباشد، کمتر از آن هم نیست. تولید منقطع به توانایی‌های انسانی منقطع نیاز دارد؛ چرا که فقط انسان‌هایی که قادر به تکلم با چند زبان و برخوردار از چندین مهارت و... باشند، می‌توانند در نظام تولید منقطع ایفای نقش نمایند.

در این زمینه کافی است فقط به ابعاد آثار و پیامدهای این جنبه بر نظام‌های آموزشی و ارتباطی در عصر دانایی توجه کنیم تا آشکار شود که چه ابعادی از مسئولیت‌های جدید برای افراد، خانوارها، سازمان‌ها و دولت‌ها پدیدار می‌شود. هنگامی که این مسئله را به ساعات کاری منقطع، دانایی‌های منقطع، الگوهای سازمانی منقطع، ابزارهای هماهنگی منقطع، قیمت‌های منقطع، سرگرمی‌های منقطع و... سرایت می‌دهیم، گستره انبوه تحولاتی که بر اثر انقلاب دانایی همه عرصه‌های حیات جمعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نیازمند بستر نهادی متناسب با خود است را به شکل بهتر درک خواهیم کرد. این مسئله در مناسبات مربوط به حقوق مالکیت هم بایسته‌های جدیدی را ایجاد می‌کند.

بحث بر سر آن است که چگونه می‌توان برای ایده‌ها و اندیشه‌ها که دارایی‌های ناملموس‌اند، نظام حقوق مالکیت تعریف کرد. در اینجا باز انبوهی از مسائل جدید موضوعیت پیدا می‌کند و خواننده آگاه می‌تواند دریابد که فروکاستن انقلاب دانایی در حد انتشار تعداد مقاله‌های بیشتر، تا چه اندازه جفا به خود و آیندگان تلقی خواهد شد. تنها به‌عنوان نمونه

کوچکی از انبوه دشواری‌ها و چالش‌هایی که فقط از این ناحیه برای دانایی محور شدن یک جامعه پدیدار می‌شود، کافی است به صورت‌بندی نظری کنت ارو<sup>۱</sup> توجه کرد. ارو در بیان خصلت تناقض‌آلود و دارای پیچیدگی بی‌حد و حصر تعریف، تضمین و اجرای نظام کارآمد حقوق مالکیت در عرصه‌داری‌های فکری، این مسئله را مطرح ساخت که داری‌های فکری تا زمانی که عرضه نشده‌اند، امکان قیمت‌گذاری برای آنها وجود ندارد و زمانی هم که عرضه شدند، دیگر کسی انگیزه‌ای برای پرداخت نخواهد داشت (Arrow, 1959: 9-10).

به عنوان شاهدی دیگر در مورد اهمیت یافتن نهادها، اینکه ملاحظه می‌شود طی نزدیک به سه دهه گذشته بیش از نیمی از برندگان جایزه نوبل اقتصاد از میان کسانی برگزیده شده‌اند که برای نهادها نقش تعیین‌کننده در عملکردهای اقتصادی - اجتماعی قائل هستند، منحصرأ از کانال توجه به این پیچیدگی‌های جدید قابل درک خواهد بود. مسئله اساسی تر آن است که بر اثر انقلاب دانایی با پدیده‌هایی مانند قدرت ساختاری سرمایه، نابرابری‌های ناپایدارساز و تحولات اساسی در مؤلفه‌های قدرت ملی و توسعه ملی نیز روبه‌رو خواهیم بود که شرح و بسط بایسته‌های مواجهه خردورزانه با هر یک از این ابعاد تحول، نیازمند کاوش‌های عمیق و تلاش‌های فکری فردی و جمعی متناسب با هر یک از ابعاد پراهمیت دگرگونی‌های مورد اشاره خواهد بود.

مانوئل کاستلز (۱۳۸۰) در اثر ارزشمند سه جلدی خود، عصر اطلاعات، اظهار نگرانی می‌کند که اگر کشورهای در حال توسعه، خطاهایی را که در زمینه درک صحیح و همه‌جانبه موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی مرتکب شدند را در موج سوم نیز تکرار کنند، شدت حاشیه‌ای شدن و عقب‌افتادگی و سقوط کیفیت زندگی ایشان بسیار تکان‌دهنده‌تر و غم‌انگیزتر از تجربه‌های قبلی خواهد بود. او می‌نویسد که در موج‌های اول و دوم، سهل‌انگاران و ساده‌انگاران چنین تصور می‌شد که صرفاً با جابه‌جایی فیزیکی ماشین‌آلات صنعتی جدید می‌توان صنعتی شد (کاستلز، ۱۳۸۰). پدیده‌هایی مانند وابستگی‌های عمیق و چند بعدی، فقر در ابعاد بی‌سابقه و شدت یابی شکاف دانایی و توانایی کشورها و... در زمره آثار آن غفلت‌ها به‌شمار می‌رود؛ بنابراین اگر کسی از نقش وارد شدن دانایی در تابع تولید و صعودی شدن بازدهی‌ها، آگاهی کافی داشته باشد، می‌تواند درک واقع‌بینانه‌تری از هزینه فرصت برخوردار سهل‌انگاران با انقلاب دانایی را به نمایش بگذارد.

1. Kenneth, J Arrow

در کتاب درخشان عبدالهادی حائری (۱۳۶۷) با عنوان نخستین رویارویی‌های ایرانیان با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، به روشنی نشان داده شده که قدرت انعطاف نخبگان اندیشه‌ای و سیاسی کشورمان برای روبه‌رو شدن زمان آگاهانه با دستاوردهای موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی تا حدود زیادی مأیوس‌کننده بوده است و اگر امکان آن فراهم شود که شیوه کنونی برخورد ما با پدیده انقلاب دانایی آن گونه که بایسته است، روایت شود، ملاحظه خواهد شد که توانایی جمعی ما در این زمینه، بهبود محسوس و ملموسی نیافته است؛ بنابراین باید امیدوار بود که از طریق کوشش‌های عمیق و مبتنی بر زمان آگاهی آن چنان بستری فراهم شود که ان شاء الله در مقایسه با گذشته تاریخی خود، در این زمینه گام‌هایی روبه جلو برداریم و کمک کنیم که آگاهی‌ها از طول و عرض انقلاب دانایی، به اندازه‌ای مهمی که دارند، ارتقا یابند و هویت جمعی پیدا کنند.

کتاب حاضر را باید تنها کوششی اولیه در این مسیر ارزیابی نمود. در این کتاب تلاش شده است که طی پنج فصل، اندکی از آگاهی‌های پایه‌ای مورد نیاز برای فهم عالمانه انقلاب دانایی فراهم گردد. به این ترتیب، در فصل اول با عنوان مروری تاریخی بر زندگی اقتصادی بشر تلاش شده است تا با قرار دادن این پدیده سرنوشت‌ساز در یک بستر تاریخی، امکان دستیابی به درک بهتری از مسئله از طریق برجسته کردن ویژگی‌ها و تحولات تدریجی رخ داده در طول تاریخ بشر فراهم کرد. فصل دوم به بیان مهم‌ترین ویژگی‌ها و مفاهیم بنیادی اقتصاد دانش بنیان اختصاص یافته است و نشان می‌دهد که چگونه با درک صحیح و عالمانه این پدیده می‌توان بستر ذهنی و معرفتی مورد نیاز برای تبدیل بازی اقتصادی به یک بازی برد-برد را فراهم کرد. این مسئله به‌ویژه برای مناسبات رانتی حاکم بر اقتصاد ایران که در آن با کمال تأسف هنوز همچنان منطق مسلط حاکم بر بازی اقتصادی منطق بازی با جمع صفر، است از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار است.

در فصل سوم ویژگی‌های بنیادی دانش به عنوان مهم‌ترین عامل تولید در اقتصاد دانش محور مورد توجه قرار گرفته و تلاش شده است که آگاهی‌های پایه درباره مهم‌ترین ویژگی‌های دانش صورت‌بندی گردد. در بخش یازدهم این فصل به موضوع رقابت در اقتصاد دانش محور پرداخته می‌شود؛ با توجه به بدفهمی‌ها و کج‌فهمی‌هایی که در اقتصاد رانتی ما از مفهوم رقابت وجود دارد و حتی به بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین عناصر معرفتی آن نیز توجه بایسته‌ای نمی‌شود، آنچه در این فصل ذکر شده است را باید صرفاً در حد آشنایی با موضوع تلقی کرد و انصاف این است که به مناسبت‌های دیگر باید حتماً درباره اصلاح درک مسلط



کنونی از مسئله رقابت در کشورمان و سوءاستفاده‌هایی که رانت‌جویان از این نقص معرفتی در راستای حداکثرسازی منافع خود کرده‌اند، پرداخت. در اینجا شاید ذکر یک نمونه کوچک برای برانگیختن احساس نیاز به ژرف‌کاوی‌های بیشتر در این زمینه خالی از لطف نباشد.

بالغ بر پنجاه سال پیش خانم جون راینسون (۱۳۵۸) که در زمره برجسته‌ترین اقتصادشناسان قرن بیستم به حساب می‌آید، در کتاب ارزشمند خود، *فلسفه اقتصادی*، برای افزایش فهم مخاطبان از مفهوم رقابت و بایسته‌ها و بستر نهادی ثمربخش‌کننده آن تمثیلی را به کار برد که با کمال تأسف پیام آن هنوز هم در کشور ما به نحو بایسته درک نشده است. هنگامی که توجه می‌کنیم که این تمثیل در اوج دوران جنگ سرد به کار گرفته شده است، فهم هوشمندی این بانوی بزرگ اقتصادشناس بهتر قابل درک خواهد بود. وی این سوال را مطرح کرد که اگر قرار باشد در میان نظریه‌های اقتصادی، مسابقه‌ای برای انتخاب کمونیستی‌ترین نظریه برگزار شود، به نظر شما کدام نظریه برنده خواهد شد؟ سپس وی در پاسخ، ضمن ارائه شرح مبسوطی از مفروضات و پیش‌نیازهای نهادی پنهان در نظریه بازار که نسبت به آنها معمولاً غفلت یا تغافل می‌شود، با قاطعیت اعلام کرد که در تاریخ علم اقتصاد، کمونیستی‌ترین نظریه شناخته‌شده این علم، نظریه بازار است (راینسون، ۱۳۵۸)؛ زیرا که همه دستاوردهای وعده داده‌شده در این نظریه، مشروط و منوط به وجود برابری مطلق دانایی‌ها و توانایی‌ها و اندازه‌بازیگران و طرف‌های رقابت است و نتیجه گرفت که در هر سطحی که شرط برابری کامل در میان رقبا مخدوش باشد، انتظار تحقق وعده‌های اقتصاد بازار، انتظاری موهوم و دست‌نیافتنی خواهد بود. به اعتبار آنکه انقلاب دانایی، بدون تردید جامعه بشری را با بی‌سابقه‌ترین ابعاد نابرابری تجربه‌شده در طول تاریخ بشر روبه‌رو خواهد ساخت، وارد کردن این‌گونه دقت‌ها و تأملات روش‌شناختی در فهم عالمانه مسئله رقابت و جلوگیری از برخوردهای فرصت‌طلبانه با آن، بسیار ضروری‌تر و سرنوشت‌ساز خواهد شد.

در فصل چهارم، تحت عنوان نهاد آموزش در عصر دانایی، تلاش شده است تا نشان داده شود که بنا به چه دلایل و عللی، اصلاح نهاد آموزش در مرکز برنامه‌های یک جامعه رو به دانایی محوری قرار می‌گیرد. به اعتبار ژرف‌کاوی‌ها و پیشبردهای ارزشمندی که نهاد‌گرایان جدید در این زمینه به جامعه بشری عرضه کرده‌اند، تلاش شده است تا با برجسته کردن نقش و سهم نهاد آموزش در پایدارسازی دستاوردهای انقلاب دانایی، بستر معرفتی لازم برای عینیت‌بخشی به هدف دانایی محوری در کشورمان تا حد امکان فراهم گردد.

در فصل پنجم، با عنوان اقتصاد دانش‌بنیان و ساختار فعالیت‌های اقتصادی جامعه، سعی

شده است که بستر معرفتی لازم برای برون رفت از توهم «طی کردن یک شبه ره صد ساله» در عرصه دانایی محوری فراهم شود. تا آنجا که به اندیشه توسعه مربوط می شود، یکی از مهم ترین دلالت های روش شناختی برای تحقق توسعه، فهم صحیح توالی ها دانسته می شود. در این فصل توضیح داده شده است که برای دانایی محور شدن، باید توالی هایی را رعایت کرد که در قلب آنها، درونی کردن دستاوردهای موج های قبلی انقلاب صنعتی است. امیدواریم در زمان مناسب و در یک کوشش مستقل این مسئله حیاتی را به نحو موثکافانه تری به بحث بگذاریم که گذر به اقتصاد دانش بنیان منوط و مشروط به گذر از مراحل است که امروزه هر کدام از آنها در تسخیر دانش توسعه قرار دارند و تا زمانی که قابلیت های لازم در هر مرحله فراهم نشده باشد، ورود نظام وار و پایدار به مرحله های بعدی تا مرز غیرممکن بودن، دشوار خواهد بود. برای مثال، براساس دستاوردهای موجود در دانش توسعه که به طور مشخص به اعتبار دانایی محوری در قالب یک جدول در صفحه ۱۱ گزارش سالانه مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۱۳ نیز انعکاس یافته است، ابتدا باید قابلیت های عبور از مرحله منبع محوری در یک کشور فراهم شده باشد و پس از طی کردن مرحله گذار از دوران منبع محوری به روایت مجمع جهانی اقتصاد وارد مرحله کارایی محوری می شویم و پس از طی کردن دومین گذار در سومین مرحله است که نوبت به دانایی محوری و نوآوری محوری می رسد (World Economic Forum, 2013).

در این زمینه باید گفت که متأسفانه کارنامه عملکرد ما حاکی از آن است که به طرز فاجعه آمیزی هنوز در مرحله منبع محوری گرفتاریم و هنوز بستر معرفتی و نهادی لازم برای برون رفت از آن در حد نصاب در کشورمان فراهم نیست. در این زمینه کافی است توجه داشته باشیم که براساس محاسبه های سیدمحمد بحرینیان در دفتر پژوهش های اقتصاد و توسعه اتاق بازرگانی مشهد، طی دوره زمانی سال های ۱۳۳۸ تا ۱۳۹۴، در مجموع چیزی حدود ۱۳۷۷ میلیارد دلار ارزش جاری دلاری درآمدهای کشور از محل صادرات نفت و گاز بوده است که اگر درآمدهای حاصل از صادرات محصولات پتروشیمی و کالاهای غیرنفتی هم به آن اضافه شود، به رقم ۱۶۸۶ میلیارد دلار می رسیم. بحرینیان با بررسی تطبیقی آمارهای متفاوت مربوط به ارزش دلاری نفت و گاز مصرف شده در داخل کشور در همین دوره زمانی و با مبنای قرار دادن داده های بانک مرکزی که رقم مزبور را کمتر ارزش گذاری کرده است، به رقم ۲۵۷۴ میلیارد دلار رسیده است. محاسبه های او حکایت از آن دارد که ارزش دلاری نفت و گاز مصرف شده در داخل کشور در دوره مذکور، ۸۳ درصد از کل منابع حاصل از صادرات و ۸۶ درصد از کل منابع مصرف شده در دوره سال های ۱۳۶۸ به بعد است. همچنین مطالعه او نشان می دهد که

حتی اگر قسمت اول منابع مورد اشاره در نظر گرفته شود، امکانات در اختیار ما چهار برابر منابع در اختیار کره جنوبی و شش برابر منابع در اختیار مالزی بوده است. با یک مقایسه سرانگشتی میان کارنامه عملکرد ما با آنها، با وضوح بیشتری می‌توان درک کرد که چگونه کشورمان هنوز در مرحله منبع‌محوری گرفتار باقی‌مانده و چه سطوحی از دانایی‌ها و توانایی‌ها و تمهیدات نهادی نیاز است تا از مرحله منبع‌محوری به سمت کارایی محوری گذر کنیم.

به لحاظ مفهومی، ترکیب کارایی و اثربخشی را بهره‌وری می‌نامند و سنجش آن نیز معمولاً از طریق شاخص بهره‌وری کل عوامل تولید (TFP) صورت می‌پذیرد. سازمان بهره‌وری آسیا در سال ۲۰۱۴، متوسط رشد بهره‌وری کل عوامل تولید را برای کشورمان طی سال‌های ۱۹۷۰-۲۰۱۳ معادل صفر اعلام کرده است (APO, 2015). از آنجا که در چارچوب این شاخص، با مفروض انگاشتن اثربخشی، عملاً کارایی اندازه‌گیری می‌شود، رقم صفر برای عملکرد کارایی به وضوح نشان می‌دهد که ناتوانی در عبور از منبع‌محوری، چگونه دستیابی به استانداردهای مرحله بعدی را بی‌معنی می‌سازد و به همین قیاس، توهم آلود بودن دستیابی به دانایی محوری از طریق مقاله‌محوری و تزریق منابع مالی دوپینگ‌گی به چند استارت‌آپ، بهتر قابل درک خواهد بود.

بنابراین با عمق‌یابی دانایی‌های ما درباره توالی‌های معطوف به دانایی‌محور شدن، می‌توان به بسیاری از توهمات موجود نیز غلبه کرد و کوشش‌های خود را واقع‌بینانه در کانال بایسته‌های مربوط به فهم صحیح توالی‌های مورد اشاره قرار داد. برداشت ما این است که مجموعه ظرفیت‌های انسانی و مادی موجود در کشور، این امکان را فراهم می‌سازد که در صورت دستیابی به بلوغ فکری درباره واقعیت‌های موجود کشور و بایسته‌های حرکت به سمت دانایی محوری، بتوانیم اقدامات اصولی و راهگشایی را در دستور کار قرار دهیم. این تلاش فکری با این امید سامان یافت و ان‌شاءالله استمرار خواهد یافت که به سهم خود ظرفیت‌های دانایی مورد نیاز برای چنین گذار دشوار و ارزشمندی را فراهم سازد. بدون تردید برخورد فعال و انتقادی اهل نظر و بسترسازی برای بهره‌مندی این خادمان کوچک ساحت علم از بزرگواری‌ها و راهنمایی‌های خوانندگان گرامی این اثر، توفیق ما را در راه پیشبرد اهداف اعلام‌شده افزون خواهد ساخت و چنین باد.

این متن در قالب یک کتاب درسی تدوین یافته است. برای استفاده بیشتر مخاطبان

گرامی، تلاش شده است تا مطالب در حد امکان به تفصیل و به صورت خودآموز ارائه شوند؛ اما بدون تردید بهره‌گیری از مدرسینی که در این زمینه صاحب نظر باشند، به ادراک عمیق‌تر مطالب کمک خواهد کرد. این کتاب به گونه‌ای طراحی شده است که به خوبی می‌تواند سرفصل‌های مورد نیاز برای یک درس در زمینه اقتصاد دانش بنیان، اقتصاد اطلاعات، موضوعات انتخابی در علم اقتصاد و عناوین مشابه را پوشش دهد. با این حال، با توجه به جدید و پویا بودن موضوع، استفاده از مقالات بنیادی جدید در این عرصه توصیه می‌شود.

در پایان از خانم ویدا دادخواه که در تنظیم مطالب این کتاب و همچنین از خانم زلیخا فریادی و خانم مهدیه سادات موسوی که در تطبیق منابع کتاب همکاری نمودند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم. دگربار، امیدواریم تألیف این کتاب، گامی هرچند کوچک، در راستای حرکت به سمت تعمیق آگاهی‌های جمعی ما درباره انقلاب دانایی، اقتصاد دانش بنیان و پیش‌نیازها و الزامات آن و در مجموع در راستای توسعه کشور عزیزمان ایران باشد.

فرشاد مؤمنی، سید محمدباقر نجفی

تهران، ۱۴۰۰